

## دانشگاه سنگر آزادی

دکتر پرویز داور پناه  
شرح این قصه شنو از دو لب دوخته ام  
تا بسوزد دلت از بهر دل سوخته ام  
« فرخی یزدی »

شانزده آذر 1332 ، روز پر افتخار دانشجویان ایران است.

پنجاه و دو سال پیش در این روز، دانشگاه تهران، شاهد وحشی ترین یورش گارد جانباغ شاهی به دانشگاه و به گلوله بستن و جان باختن سه دانشجوی بیگناه، مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قند چی گردید.

شرایط بحرانی و پر آشوب آن دوران، پس از کودتای آمریکائی - انگلیسی بیست و هشت مرداد و سقوط دکتر محمد مصدق، نخست وزیر قانونی و منتخب مردم و روایت عینی شاهدان این روز و جریانات بعدی برای آگاهی نسل جوان ضروری است.

شرایط بحرانی آن دوران عبارت بودند از:

الف - محاکمه فرمایشی دکتر مصدق در دادگاه نظامی و اهانت و دشنام پست ترین افراد به ساحت پاک رهبر بزرگ ملت ایران. محاکمه ای که به قول مصدق "قاضی و دادستان و مدعی همه شخص شاه بودند"

ب - سرکوب و فشار بازاری ها که همیشه از متحدان دانشجویان بودند و در مقابل رژیم کودتا مقاومت میکردند. دولت کودتا طاق بازار را برسر بازاریان مبارز و وطنخواه خراب کرد و دکان های رهبران فداکار بازار را به وسیله گماشتگان خود غارت نمود. مرحوم حاج حسن شمشیری قهرمان قرضه ملی به جزیره خارک تبعید شد

پ - باز گشائی سفارت انگلیس، تجدید رابطه با انگلستان و آمدن "دنيس رایت" کاردار سفارت انگلیس به ایران

ت - ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا قرار بود که به ایران بیاید تا نتیجه بیست و یک میلیون دلار کودتا را ببیند. آتش خشم و کینه مردم هر لحظه بیشتر زبانه می کشید.

کودتاچیان بومی و استعمارگران خارجی برای انتقام از ملت مبارز ایران، بویژه دانشجویان دانشگاه تهران، دندان تیز کرده بودند. که فاجعه شانزده آذر بروز کرد.

ث - بغض و کینه به دانشگاه، زیرا دانشجویان پرچمدار مبارزات ملی بوده و با فعالیت مداوم و موثر خود هیات حاکمه را به سقوط تهدید می کردند.

یورش به دانشگاه در صبح روز دوشنبه شانزده آذر ماه 1332 به خاطر انتقام از دانشجویان و بهانه تظاهرات علیه تجدید رابطه با انگلستان و برای جلوگیری از تظاهرات در مقابل نیکسون آغاز گردید.

در اینجا توجه شما را به روایتی از واقعه شانزده آذر از زبان شاهد عینی آن مهندس عباس امیرانتظام قدیمی ترین زندانی حکومت اسلامی جلب می نمایم.

" ... آن روز صبح ، با شنیدن صدای زنگ دانشکده از کلاس ها خارج شدیم و به طرف سرسرا و طبقه همکف رفتیم. آقای مهندس عبدالحسین خلیلی که در آن زمان ریاست دانشکده فنی را داشتند، وسط سرسرا، در مقابل پله ها ایستاده بودند. من به طرف ایشان رفتم و دلیل زنگ غیر عادی را سؤال کردم. گفتند: این مملکت به وجود شما و تحصیلات شما احتیاج ندارد. به منزل هایتان بروید.

ما از پله ها سرازیر شدیم و به سرسرای طبقه همکف که دانشجویان آن طبقه در آنجا جمع شده بودند ، رسیدیم.

من متوجه شدم تعدادی سرباز، در حدود بیست نفر در ضلع شمالی سرسرا نزدیک دیوار موضع گرفته اند و جلوی راهروی شمالی و راهروهای ورودی به آزمایشگاه جنوبی و کارگاه های نجاری را بسته اند. از دانشجویانی که کلاس هایشان در طبقه همکف بود، دلیل ورود سربازان را به آنجا پرسیدم، گفتند: در وسط درس، در کلاس عمومی که آقای دکتر شیمی مشغول تدریس بودند، چند نفر سرباز همراه فرمانده خودشان، بدون اجازه و رعایت احترام کلاس درس، با اسلحه وارد کلاس شده و چند نفر از دانشجویان را با اشاره انگشت از روی صندلی های خود بیرون آورده و به بهانه اینکه این افراد قبل از ورود به ساختمان دانشکده سربازان را مسخره کرده اند، با خود می برند آقای دکتر شیمی موضوع را به اطلاع ریاست دانشکده می رساند و آقای مهندس خلیلی دستور زنگ زدن و تعطیل دانشکده را میدهند. در آن روز تعداد دانشجویان دانشکده فنی چهارصد نفر بود . همگی ما در سرسرای طبقه همکف جمع شده بودیم.

سرسرای همکف دانشکده دارای شش ستون مربعی شکل بود.

من بین در ورودی دانشکده در ضلع شرقی و ستون ها ایستاده بودم. در این موقع یکی از دانشجویان شعار «مرگ بر شاه» داد. همه ما این شعار را با صدای بلند تکرار کردیم. سربازانی که در دو ضلع شمالی و جنوبی سرسرا مستقر بودند، با مسلسل های خود چند رگبار به سقف شلیک کردند.

دانشجویان که به دام افتاده بودند با شتاب به طرف سه محل خروجی یکی به طرف کتابخانه، عده ای به طرف راهروهای زیرزمین در ضلع غربی سرسرا و عده ای هم به سمت در خروجی در ضلع شرقی هجوم بردند. من که به در خروجی نزدیک تر بودم همراه سایرین از در سرسرا خارج شدم و به طرف استخر دویدیم و در پشت دیوارهای سنگی اطراف استخر قرار گرفتیم. کسانی که در سرسرا و روی پله های همکف و اول باقی مانده بودند و نتوانستند از سرسرا خارج شوند چهار نفر بودند: مصطفی بزرگ نیا ، شریعت رضوی ، احمد قند چی و محمود محمودی که دانشجوی دانشکده افسری بود و در دانشکده فنی درس می خواند. سه نفر اول خودشان را در پشت ستون ها پنهان کرده بودند، محمود محمودی با لباس نظامی روی پله مشرف به دیوار قرار داشت.

محمودی شرح واقعه را بعدا به این شکل برای ما تعریف کرد: سربازان پس از خروج همه دانشجویان به سه نفری که در پشت ستون ها پنهان شده بودند دستور می دهند از آنجا خارج شوند، آنها هم در حالی که دست هایشان را روی سرشان گذاشته بودند، خارج می شوند. محمودی که ناظر جریان بوده و همچنان روی پله ها متوقف مانده بود گفت: «سربازان بدون هیچ برخوردی با آن سه نفر آنها را به رگبار مسلسل بستند. به طوری که بدن آنها پاره پاره شد.»

بنا براین هیچ درگیری و یا گلاویز شدن با سربازان مطرح نبود و اتهام توهین و مسخره کردن سربازان از سوی دانشجویان یک اتهام واهی بود و این عمل وحشیانه در دانشکده ما برای نشان دادن سببیت رژیم کودتا و ساکت کردن دانشگاه تهران انجام گرفت.

در مراسم شب هفت مقتولان در امامزاده عبدالله شهر ری که چند هزار دانشجو در آن شرکت کرده بودند ، بازهم در میدان شوش و در خیابان مقابل امامزاده عبدالله مورد ضرب و شتم سربازان قرار گرفتیم."

به روایت دکتر مصطفی چمران که در آن زمان دانشجوی دانشکده ی فنی دانشگاه تهران و شاهد عینی یورش سربازان دسته جانباز شاهی بوده است:

" ... حدود ساعت ده صبح موقعی که دانشجویان در کلاس ها بودند، چندین نفر از سربازان دسته "جانباز" به معیت عده زیادی سرباز معمولی رهسپار دانشکده فنی شدند. من در کلاس دوم دانشکده فنی که در حدود 160 دانشجو داشت، مشغول درس بودم. آقای مهندس شمس استاد نقشه برداری تدریس می کرد. صدای چکمه پوشان از راهرو پشت در به گوش می رسید. اضطراب و ناراحتی بر همه مستولی شده بود و کسی به درس توجه نمی کرد. در این هنگام پیشخدمت دانشکده مخفیانه وارد کلاس شده به دانشجویان گفت: بسیار مواظب باشید. چون سربازان می خواهند به کلاس حمله کنند اگر اعلامیه یا روزنامه ای دارید از خود دور کنید (آن روز "راه مصدق" و اعلامیه های نهضت مقاومت ملی به وفور در دانشگاه پخش می شد.) مهندس خلیلی به شدت عصبانی است و تلاش می کند که از ورود سربازان به کلاس جلوگیری کند...تا بالاخره در کلاس به شدت به هم خورد و پنج سرباز "جانباز" با مسلسل سبک وارد کلاس شدند. ..در این هنگام استاد کلاس آقای مهندس شمس به

منظور جلوگیری از دخول سربازان به کلاس پیش آمده گفت: کلاس مقدس است و من به شما اجازه دخول نمی دهم. در این هنگام سرباز دیگری مسلسل را به سینه او نزدیک کرده او را به طرف دیگر کلاس راند...

جریان این فاجعه درد ناک و کشته شدن سه دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران به سرعت منتشر شد و خشم آزادیخواهان را بر افروخت. دانشگاه تهران به پیروی از دانشکده فنی و به عزای قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی در اعتصاب عمیقی فرو رفت. بیشتر دانشکده های شهرستان ها نیز برای پشتیبانی از دانشگاه تهران اعتصاب کردند

در بیانیه دولت کودتا نوشتند که دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه نفر کشته شدند اینجانب به خاطر دارم که مجله سپید و سیاه، با آنکه سانسور شدیدی وجود داشت و کسی جرات نمی کرد علیه کودتاچیان کلمه ای بنویسد با مسخره نوشته بود که "اگر تیر ها هوایی شلیک شده، پس بنا براین دانشجویان پر در آورده به هوا پرواز کرده و خود را به گلوله ها زده اند."

روز هیجده آذر نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان پیگناه رنگین بود، دکترای افتخاری دریافت داشت و از سکوت گورستان خاموشان ابراز مسرت کرده و وعده هر گونه مساعدت و کمک به دولت کودتا نمود.

صبح ورود نیکسون یکی از روزنامه ها در سرمقاله خود تحت عنوان "سه قطره خون" نامه سرگشاده ای به نیکسون نوشت که فوراً توقیف شد. اما دانشجویان سحرخیزی که خواب و خوراک نداشتند، زود تر از پلیس روزنامه را خواندند. در این نامه سرگشاده ابتدا به سنت قدیم ما ایرانی ها اشاره شده بود که: "هرگاه دوستی از سفر می آید یا کسی از زیارت باز می گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می شود، ما ایرانیان به فراخور حال در قدم او گاوی یا گوسفندی قربانی می کنیم." آنگاه خطاب به نیکسون گفته بود که: "آقای نیکسون وجود شما آنقدر گرمای و عزیز بود که در قدم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند."

آری حکومت کودتا در قدم معاون رئیس جمهور آمریکا سه جوان قربانی کرد تا نیکسون، آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا را مطمئن کند که میلیون ها دلار کمک به دولت کودتا به هدر نرفته است و این پول ها در راه اسقرار "صلح و دموکراسی" خرج شده است.

رسوایی دستگاه به جایی کشیده بود که بیم آشوب و غوغا می رفت و ارکان حکومت متزلزل شده بود و حتی وضع به جایی رسید که شاه شخصاً مجبور شد از این "اتفاق" "معذرت" بخواهد و از خانواده های شهدا "دلجویی" کند و تیمسار مزینی را بعنوان نماینده شخصی برای رسیدگی به واقعه دانشگاه بفرستد تا آتش خشم مردم را فرو نشاند. اما چند روز بعد در روزنامه "راه مصدق" ارگان نهضت مقاومت ملی، بخشنامه شماره 2122 مورخ 20/9/32 از لشکر 2 زرهی ستاد رکن 2 به کلیه واحدها و دوایر تابعه لشکر منتشر شد که در آن افراد دسته "جانباژ" در اثر جدیت و فعالیتی که در "ماموریت" دانشگاه تهران در روز دوشنبه 16 آذر مشاهده گردید، تشویق شده اند. لذا کلیه افراد به دریافت پاداش نقدی مفتخر و سه نفر از آنها به درجه گروهیان دومی و چهار نفر به درجه سرخوگی ارتقاء داده شده بودند. اسامی آنها نیز نوشته شده بود.

در اعلامیه نهضت مقاومت ملی از دانشجویان سراسر ایران خواسته شد که تا روز چهلم شهدا بازوبند سیاه ببندند.

روز هفتم شهدای دانشگاه غوغای عظیمی به پا بود. از آنجا که پلیس راه ها را بسته بود و ممانعت میکرد، مردم از بیابان های اطراف امامزاده عبدالله خودشان را رسانده بودند برادر احمد قندچی بالای چهارپایه ای رفت. سکوت همه جا را فرا گرفته بود. نفس ها در سینه ها حبس شده بود. کسی تکان نمی خورد. آثار غم از خطوط صورتش هویدا بود او با سخنانش بر دل پر شور جوانان آتش می زد و اشک از چشم ها جاری می کرد پس از تجلیل از دکتر مصدق گفت: "برادر من کشته راه ملی شدن نفت است. برادر مرا جلوی پای نیکسون قربانی

کردند. ورود نیکسون به ایران ورود خطرناکی است ، هم تایید حاکمیت آمریکا بر ایران است و هم راه گشای بعدی سلطه سلطه گران است. از این جهت او متعلق به مردم و ملت ایران بود. او متعلق به تمام کسانی بود که با استبداد و استعمار می جنگیدند. در ازای این شهادت ، ما خانواده های قندچی، شریعت رضوی و بزرگ نیا طلبی از مردم ایران نداریم. امیدواریم که این خون و سایر خون هایی که ریخته شده راه گشا باشد تا طومار ظلم و ستم و استبداد و استعمار از خاک ایران برچیده شود."

از آن سال به بعد شانزده آذر روز مقاومت دانشگاه در برابر دولت کودتا و سیاست ضد ملی اش قلمداد شده است و برای اولین بار پروانه فروهر در شانزده آذرماه 1339 در یک اجتماع علنی سکوت دانشگاه را شکست و یاد شهدای شانزده آذر 1332 را گرامی داشت و رسماً شانزده آذر روز دانشجو نامیده شد.

در خارج از کشور دانشجویان ایرانی با تشکیل مجامع پر شکوه شعله عشق به استقلال و آزادی را همچنان فروزان نگه داشتند. کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی نشریه ارگان خود را شانزده آذر نام نهاد شعار اتحاد، مبارزه، پیروزی شعار جنبش دانشجویی گردید.

از آغاز انقلاب 1357 جنبش دانشجویی با تعطیل دانشگاه و "انقلاب فرهنگی" آماج حملات ارتجاع مذهبی شد و نظام دینی کوشید با تاسیس انجمن های اسلامی به شکار فعالین سیاسی عرفی به پردازد. حمله وحشیانه حکومت اسلامی در روز هیجده تیرماه 1378 به دانشجویان رزمنده ایرانی یکبار دیگر خاطره دردناک شانزده آذر را زنده کرد. و درس تاریخی دیگری آموخت که با استبداد چه در لباس سلطنت موروثی و چه در لباس نظام دینی باید مبارزه کرد. رسیدن به آزادی و دموکراسی از حلقهء مبارزه با استبدادچه از نوع سلطنتی و چه از نوع نظام ولایت فقیه می گذرد.

امروزه از یکسو سلطنت طلبان و بویژه رسانه های گروهی اشان (رادیوها و تلویزیون های ماهواره ای) با کم رنگ کردن شانزده آذر می کوشند جنایات رژیم پهلوی را در فراموشخانه تاریخ بایگانی کنند و از سوی دیگر ارتجاع دینی می کوشد شانزده آذر را روز دانشجو دانسته و بر جنایات خویش در هیجده تیرماه سرپوش بگذارد.

جنبش دانشجویی ایران و نیروهای ملی و آزادیخواه هر دو روز 16 آذر و 18 تیر را روز دانشجو دانسته و این دو روز را سمبل مرزبندی با دو استبداد سلطنتی و دینی می دانند. هر گونه تلاش در جایگزینی یکی به جای دیگری برای قلب واقعیت، تلاش مذبحخانه ایست که ره به جایی نخواهد برد.

باید برای آزادی دانشجویان و همه زندانیان سیاسی بکوشیم

گرامی باد خاطره شهد ای 16 آذر و 18 تیر